



Etymology of al-Aṣnām: Deciphering Unspoken Qur'ān Commentaries

Ahmad, Pakatchi 

Associate Professor, Department of Quranic Studies,
Research Institute of Humanities and Cultural Studies,
Tehran, Iran (Email: Apakatchi@gmail.com).

Abstract

The term *aṣnām* is a Quranic word that, while often simply translated as *idol*, presents significant linguistic ambiguities and questions. This term requires thorough investigation both in terms of its etymology and its cultural context during the time of revelation. This study aims to address these issues. Methodologically, this research employs historical linguistics, focusing on Semitic and Sumerian etymology, and in some aspects, textual analysis of the Quran. As a result, it can be said that in the history of Semitic languages, the word *ṣanam* traces back to the root *šlm*, which has a meaning similar to its Quranic usage and is common among many of these languages. Ultimately, however, all these cognates trace back to an Akkadian word that spread through Aramaic to Nabataean and then to ancient northern Arabic. The Akkadian term itself does not have a Semitic origin but is derived from a Sumerian word, which in its literal and pre-terminological sense means carved, shaped, constructed (object). While in the Arabic of the *Qur'ān*, *al-awthān* refers to the common idols of the polytheists within Arabia, *al-aṣnām* evokes more specific idols, often larger and sometimes made of materials like metal. The construction of such idols was only possible with the technology and arts of surrounding civilizations, such as Mesopotamia and the Levant.

Keywords: Etymology, Semitic Languages, Sumerian, Elamite, al-awthān.

Original Research


Received: 23/ 9/ 2024, accepted: 30/ 9/ 2024, and published: 30/ 9/ 2024, Pages: 207-232.

Publisher: Mashhad Faculty of University of Quranic Theology and Awareness.

Print ISSN: 2783-5294

Online ISSN: 2783-5308

Open access in web address: <<http://naghdeara.quran.ac.ir>>

 doi: 10.22034/naghdeara.2024.479916.1244

NOTE: Latin transliteration of the bibliography is included in the final pages of this article.



واژه قرآنی اصنام:

خوانش سطور ناخوانده مفسران با روی‌کرد ریشه‌شناسی

احمد، پاکتچی ^{ID}

دانشیار گروه مطالعات قرآنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (ایمیل: Apakatchi@gmail.com).

چکیده

درباره معنای واژه قرآنی اصنام و ترجمه‌اش به بُت‌بدیهی‌انگاری وجود دارد. با این حال، کاوش درباره ریشه و خاستگاه این واژه و مؤلفه‌های معنایی و جایگاه آن در بافت فرهنگی عصر نزول ضروری به نظر می‌رسد. مطالعه کنونی برای تحقق این هدف صورت می‌گیرد. از نظر روش‌شناسی، در این پژوهش از روش‌های زبان‌شناسی تاریخی - با تمرکز بر ریشه‌شناسی سامی و سومری - و در جهاتی از مطالعه از تحلیل متنی قرآن کریم استفاده شده است. به عنوان نتیجه بحث می‌توان گفت که در سابقه زبان‌های سامی واژه صنم به ریشه صل‌م بازمی‌گردد که با معنایی نزدیک به کاربرد قرآنی مشترک میان بسیاری از آن زبان‌هاست؛ اما در نهایت، ریشه همه این هم‌زادها به واژه‌ای اکدی بازمی‌گردد که در مسیر اشاعه خود از طریق آرامی به نبطی، و سپس به عربی کهن شمالی راه یافته است. واژه مورد اشاره در اکدی ریشه سامی ندارد و خود از واژه‌ای سومری گرفته شده است؛ واژه‌ای که معنای لغوی و پیشاصطلاحی آن [شیء] تراشیده، شکل داده شده و بر ساخته است. در زبان عربی قرآن تعبیر اوثان اشاره به بت‌های معمول در جامعه مشرکان درون عربستان دارد؛ اما اصنام تداعی‌کننده بت‌هایی ویژه‌تر، با کیفیت چهره‌پردازی شده، گاه با ابعاد بزرگ، و گاهی هم ساخته از موادی چون فلز بوده که ساختن‌شان تنها با فناوری و هنرهای موجود در مدنیت‌های پیرامونی، هم‌چون بین‌النهرین و شام امکان داشته است.

کلیدواژه‌ها: ریشه‌شناسی، زبان‌های سامی، سومری، ایلامی، اوثان.

مقاله پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۳/۷/۲ش، پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۹ش، نشر: ۱۴۰۳/۷/۹ش، صفحه ۲۰۷ تا ۲۳۲.

ناشر: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده علوم قرآنی مشهد)

شاپای چاپی: ۵۲۹۴-۲۷۸۳

شاپای الکترونیکی: ۵۳۰۸-۲۷۸۳

دسترسی آزاد: پایگاه اینترنتی <<http://naghdeara.quran.ac.ir>>

doi: 10.22034/naghdeara.2024.479916.1244

درآمد

واژه اصنام یکی از مفردات مشهور در قرآن کریم است که کم‌ترین ابهام را برای مفسران و مترجمان داشته است. اصنام که در قرآن تنها به صورت جمع به کار رفته، جمع مُکَسَّرِ صَنَم است که همواره در فارسی معادل بت ارزیابی شده است. برای مفسران و عموم خوانندگان قرآن رسوم بت‌پرستی عرب در دوره پیش از اسلام کاملاً شناخته است و شعار توحید در راستای شکستن و طرد کردن همان بت‌ها درک و تلقی می‌شود. از همین رو یادکردها از اصنام در قرآن کریم از نظر بافت فرهنگی در دوره جاهلیت نیز کاملاً قابل درک به نظر می‌رسد و در همان چارچوب فهمیده می‌شود.

طرح مسئله

با آن‌که معنای تعبیر اصنام و مفرد آن صنم در نگاه اول بدیهی به نظر می‌رسد، دقت بیشتر در کاربردهای قرآنی نشان می‌دهد که اصنام اشاره به هر بُتی نیست. این واژه هرگز برای اشاره به بت‌های عرب جاهلی به کار نرفته است و در لغت عربی نیز نمی‌توان برای ریشه سه حرفی صَنَم مبنایی لغوی جز همین کاربرد بازجست. این آغاز واکاوی و پرسشگری درباره این واژه به ظاهر شفاف قرآنی، و جستن به دنبال وجوه ناخوانده آن است.

پرسش اصلی در پژوهش حاضر این است که «اصنام دقیقاً اشاره به چیست؟». این پرسش را می‌توان در قابل دو پرسش تحلیل کرد و به پی‌جویی جداگانه هر یک پرداخت: اولاً، اصنام از حیث ریشه‌شناسی چه واژه‌ای است و از کجا نشأت گرفته، و چه مسیری را طی کرده است؟ و ثانیاً، از حیث بافت فرهنگی، اصنام دارای چه ویژگی‌هایی است که آن را از دیگر واژه‌های نزدیک در حوزه معنایی خود متمایز می‌سازد.

پژوهش حاضر از نظر روش در بخشی از کاوش از ریشه‌شناسی و به‌طور خاص ریشه‌شناسی زبان‌های سامی استفاده می‌کند. در بخش دیگر هم از تحلیل متنی بهره می‌گیرد. روشن شدن خاستگاه اصنام و معانی جانبی که حمل می‌کند هم در شناخت زوایایی از فرهنگ مشرکانه عرب پیش از اسلام، و هم در تعامل فرهنگی میان عرب درون شبه جزیره با تمدن‌های پیرامون آن می‌تواند کارساز باشد.

۱. مقدمات بحث

بر پایه اشارات متعدد در قرآن کریم و به تأیید شواهد تاریخی گوناگون نوعی از آیین پرستش که عموماً با عنوان کلی بت پرستی از آن یاد می‌شود در عربستان پیش از اسلام رواج داشته است.

۱-۱) کاربردها در قرآن کریم

در آن روزگار قبایل گوناگون عرب به پرستش بت‌هایی می‌پرداختند که نام برخی از آنها هم چون لات، منات و عزی در قرآن کریم نیز یاد شده است (نجم/ ۱۹-۲۰). از مورخان دوره اسلامی هشام بن محمد ابن کلبی (درگذشته ۲۰۶ق) در کتابی با عنوان *الاصنام* کوشیده است تا در حد استقصاء به معرفی بت‌های پرستش شده در میان عرب بپردازد (چاپ قاهره، ۱۳۴۲ق). با این وجود، در کاربردهای قرآنی اصنام نکته‌ای وجود دارد که می‌تواند در شروع کاوش مورد توجه باشد: از پنج مورد کاربرد واژه اصنام در قرآن کریم چهار مورد مربوط به قوم ابراهیم (ع) و یک مورد مربوط به قوم بنی اسرائیل است و در هیچ آیه‌ای این واژه برای اشاره به بت‌های عرب — یعنی نزدیک‌ترین مصداق‌های بت در فضای فرهنگی عربستان — به کار نرفته است.

چهار آیه مربوط به قوم ابراهیم (ع) در زیر به هم‌راه ترجمه عبدالمحمد آیتی آورده می‌شود:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّرَ اتَّخَذَ أَصْنَامًا لِلَّهِ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

ترجمه: و ابراهیم پدرش آزر را گفت: آیا بتان را به خدایی می‌گیری؟ تو و قومت را به آشکارا در گمراهی می‌بینم (انعام/ ۷۴).

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.

ترجمه: و ابراهیم گفت: ای پروردگار من، این سرزمین را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتان دور بدار (ابراهیم/ ۳۵).

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * ... وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ.

ترجمه: پیش از این به ابراهیم نیروی شناختش را عطا کردیم و به او آگاه بودیم * آن‌گاه که به پدرش و قومش گفت: این تندیس‌ها که به پرستش آن‌ها دل نهاده‌اید چیستند؟ * ... و به خدا سوگند که چون شما بروید، چاره این بتان را خواهم کرد (انبیاء/ ۵۷).

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ.

ترجمه: گفتند: بتانی را می‌پرستیم و معتکف آستان‌شان هستیم * گفت: آیا وقتی آن‌ها را می‌خوانید صدایتان را می‌شنوند؟ (شعراء/ ۷۱-۷۲).

هر چهار آیه درباره سرزمین پدری ابراهیم (ع) پیش از مهاجرت است. قرآن کریم صراحتی درباره جغرافیای این سرزمین ندارد؛ ولی در سفر پیدایش — از اسفار تورات — از شهر پدری حضرت ابراهیم (ع) با نام اور کلدانیان (پیدایش ۱۱: ۳۱)، و در تفاسیر و روایات اسلامی هم از آن با تعبیر بابل یاد شده است (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱/ ۲۹۱؛ ابن‌ابی‌حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ۸/ ۲۷۷۷).

آن آیه دیگر نیز که درباره اصنام بنی‌اسرائیل سخن می‌گوید این آیه است:

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (اعراف/ ۱۳۸).

ترجمه: و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. و بر قومی گذشتند که به پرستش بت‌های خود دل بسته بودند. گفتند: ای موسی، همان طور که آن‌ها را خدایانی است برای ما هم خدایی بساز. گفت: شما مردمی بی‌خرد هستید.

آیه اخیر صراحت دارد که موضوعش مربوط به قومی در سرزمین‌های فرای مصر است که مردم آن بت‌هایی برای پرستش داشتند و بنی‌اسرائیل نیز مایل بودند موسی (ع) برای آنان بت‌هایی مشابه قرار دهد.

آرثر جفری این آیه را اشاره به سرزمین کنعان و تعبیر اصنام در آیه را هم درباره بت‌های کنعانیان می‌داند (جفری، واژگان دخیل...، ۱۹۹). با این حال، از آن‌جا که به تصریح تورات و اشاره قرآن کریم بنی‌اسرائیل در زمان حیات موسی (ع) نتوانستند وارد سرزمین کنعان شوند باید اشاره آیه به سرزمینی در دوره آوارگی قوم بنی‌اسرائیل، و در میانه سرزمین‌های مصر و کنعان بوده باشد. جفری افزوده که واژه اصنام تنها در آیات متأخر قرآن کریم کاربرد یافته، و به این نکته هم توجه کرده است که جز یک مورد مربوط به بنی‌اسرائیل، در باقی موارد از بت‌های پرستیده‌شده از سوی قوم ابراهیم (ع) در سرزمین پدری‌اش سخن گفته است (همان‌جا).

۲-۱) معنای صَنَم نزد لغویان و مفسران

در کتاب العین منتسب به خلیل بن احمد توضیحی درباره ارزش لغوی و معنای

پیشا اصطلاحی صنم دیده نمی‌شود (خلیل، العین، ۸/ ۲۴۲). از موارد نادری که لغویان بعدی به ارائه توضیحی درباره صنم پرداخته‌اند، می‌توان به دیدگاه ابن‌اعرابی (درگذشته ۲۳۱ق) اشاره کرد که می‌گوید صنم به پیکره‌ای (صورتی) اطلاق می‌شود که موردپرستش باشد: «الصَّنَمَةُ وَالنَّصَمَةُ الصُّورَةُ الَّتِي تُعْبَدُ» (زهری، تهذیب اللغه، ۱۲/ ۱۴۸). این‌گونه، وی داشتن چهره را برای صنم شرط دانسته، و مفهوماً اشیائی که پرستیده می‌شوند ولی فاقد چهره اند (یعنی لابد همان‌ها که دیگر لغویان مصداقِ وَثَنٌ شناسانده‌اند) را از دامنه صنم خارج شناخته است. مانند آنچه در برخی زبان‌های سامی خواهیم دید، وی نیز یادآور شده است که صنم با ساخت مؤنث صَنَمَةٌ نیز کاربرد داشته، و حتی اشاره کرده که صورت مقلوبِ واژه اخیر به شکل نَصَمَةٌ نیز وجود داشته است (همان‌جا).

در قرآن کریم، واژه‌های متعددی به کار برده شده است که در تفسیرهای معمول غالباً یا بعضاً به بُت بازگردانده می‌شود؛ در این باره می‌توان به واژه‌هایی چون اَنْصَاب/ نَصْب، حِبْت و حتی اُنْثَى اشاره کرد. از این میان، واژه‌هایی که در بازگرداندن معنای آن به بُت اجماع وجود دارد، اصنام و اوئان است. اوئان نیز مانند اصنام در قرآن تنها به صورت جمع مُكَسَّر به کار برده شده، و سه بار در قرآن کریم یاد شده است (عنکبوت/ ۱۷، ۲۵؛ حج/ ۳۰).

همین ویژگی موجب شده است تا در منابع تفسیری و لغوی از دیرباز نسبت معنایی میان اصنام و اوئان محل بحث و مناقشه بوده باشد. طیفی از عالمان تفاوتی در معنای این دو واژه قائل نبوده‌اند. دیدگاه ایشان — بدون نام‌بری از قائلی معین — در برخی از کتب لغت کهن بازتاب یافته است (مثلاً ابن‌درید، *جمهرة اللغه*، ۱/ ۴۳۴). این عبارت کوتاه در کتاب *العین*، که می‌گوید «الْوَثْنُ صَنَمٌ يُعْبَدُ» به نوعی حاکی از رابطه شمول میان این دو واژه است؛ گویی صنم بر دو نوع است: می‌تواند به پیکره‌ای اطلاق شود که معبود واقع شده است و وثن نامیده می‌شود؛ و می‌تواند پیکره‌ای ناپرستیده باشد، که در این فرض آن صنم دیگر مصداقِ وَثَنٌ نیست. می‌دانیم این برابرنگاری قولِ مُخْتَارِ برخی لغویان نیز بوده است (بنگرید به: صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغه*، ۱۰/ ۱۸۳؛ ابن‌منظور، *لسان العرب*، ۱۳/ ۴۴۲).

در کتب لغوی به وجوه افتراقِ صنم و وثن از حیث اندازه، کیفیت و ماده نیز اشاره شده است. در بحث اندازه، کهن‌ترین مقایسه میان دو واژه مربوط به نَضْرِ بْنِ شَمِيل (درگذشته ۲۰۳ق) است که صنم را واژه‌ای عام برای بت می‌داند و در مقایسه میان واژه ناشناخته عَثْنُ با

وَتْن (مفرد اوْثان) یادآور می‌شود که اولی صنم کوچک، و دومی صنم بزرگ است (ازهری، تهذیب اللغة، ۲ / ۱۹۹). یک سده بعد، ابن‌درید (درگذشته ۳۲۱ق) بآن‌که مانند نصر بن شَمیل صنم را اعم از وْتْن می‌داند، وْتْن را برخلاف او صنم کوچک شمرده است (ابن‌درید، جُمهره اللغة، ۱ / ۴۳۴؛ نیز بنگرید به: ابن‌سیده، المحکم والمحیط الاعظم، ۴ / ۶۷).

در بحث از کیفیت نیز باید گفت طبری (درگذشته ۳۱۰ق) در موضعی صنم و وْتْن هر دو را — بی‌آن‌که فرقی میان‌شان بگذارد — به معنای پیکره‌دارای چهره انسانی می‌گیرد که بر یک دیواره یا چیز دیگری ساخته شده باشد (طبری، التفسیر، ۷ / ۲۴۴؛ برای تکرار آن، بنگرید به: شیخ طوسی، التبیان، ۴ / ۱۷۶). این دیدگاه برخلاف نظریه پیش‌گفته ابن‌اعرابی — که صنم را آن پیکره‌ای دارای صورت می‌دانست که پرستند و مفهوماً اشیائی که پرستیده می‌شوند ولی فاقد چهره اند را از دامنه صنم خارج کرده بود — قائل به فرق میان اصنام و اوْثان نیست؛ ولی در توضیحی که داده، نه‌تنها — مانند بیان ابن‌اعرابی درباره صنم — داشتن صورت (چهره) را مطرح ساخته، بل که آن را به چهره انسانی محدود کرده است. طبری در موضعی دیگر صنم را ناظر به تمثالی دارای چهره، و وْتْن را غیر آن دانسته است. بدین ترتیب نظریه ابن‌اعرابی را کاملاً پذیرفته، و توضیحی را نیز که ابن‌اعرابی مفهوماً درباره وْتْن بیان کرده، و وْتْن را نوعی خاص از صنم دانسته بود که چهره انسانی ندارد به‌صورت منطوق صریح ذکر کرده است (طبری، التفسیر، ۱۳ / ۲۲۸).

این قول دوم طبری را در میان برخی از دیگر معاصران وی نیز می‌توان پی جست. معاصران وی چون ابن‌عرفه بغدادی، ملقب به نَفْطَوَیْه (درگذشته ۳۲۳ق)، و ابوبکر سجستانی (درگذشته حدود ۳۳۰ق) نیز اظهار داشته‌اند آنچه مشرکان می‌پرستند اگر دارای چهره (صورت) باشد صنم خوانده می‌شود و اگر چنین نباشد وْتْن است (ابوبکر سجستانی، غریب القرآن، ۸۱؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ۱۲ / ۳۴۹). همین صورت‌بندی در متون تفسیری نسل‌ها و سده‌های بعد شیوع یافته است (مثلاً جصاص، احکام القرآن، ۳ / ۳۰۶؛ مکی بن‌ابی‌طالب، الهدایه، ۵ / ۳۸۲؛ ابن‌عبدالبر، التمهید، ۵ / ۴۵؛ مجاشعی، النکت، ۲۱۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴ / ۸۹). برخی از مفسران نیز همین صورت‌بندی را در مقام بیان تفاوت میان اصنام و نُصَب بازنموده‌اند (حداد، التفسیر، ۲ / ۳۴۹).

نظریه چهره‌مند بودن صنم نزد برخی از عالمان توسعه یافته، و داشتن تنه نیز به آن مُلَحَق

شده است؛ ابن‌اثیر جزری (درگذشته ۶۰۶ق) در موضعی به‌عنوان قیل به دیدگاهی اشاره می‌کند مبنی بر این‌که اگر بُتی دارای تنه یا چهره (صورت) باشد صنم، و در غیراین‌صورت وثن است (ابن‌اثیر، *النهایه*، ۳/ ۵۶؛ نیز ابن‌منظور، *لسان‌العرب*، ۱۲/ ۳۴۹). وی در جای دیگر یادآور شده است که وثن هر چیزی است با تنه‌ای ساخته شده از گوهرهای زمین یا از چوب و سنگ به چهره آدمی، و صنم چهره‌ای است فاقد تنه (همان، ۵/ ۱۵۰).

این دو قول البته با هم سازگار نیستند؛ ولی موضوع داشتن تنه زمانی قابل‌فهم‌تر است که سخن پیش‌یادشده از طبری را به یاد آوریم؛ همان‌که از چهره روی دیواره هم‌چون صنم سخن آورده بود. بر مبنای صورت‌بندی ابن‌اثیر باید گفت که وثن به معنای مجسمه، و صنم معادل نقش برجسته است.

برخی از عالمان نیز توضیحاتی درباره جنس و ماده صنم ارائه داده‌اند. از جمله ابوعبیده مَعْمَر بن مُثَنی (درگذشته ۲۰۹ق) یادآور شده است که وثن می‌تواند از جنس سنگ یا گچ باشد (ابوعبیده، *مجاز القرآن*، ۱۲/ ۱۱۴؛ برای تکرار آن، بنگرید به: ابن‌قتیبه، *تفسیر غریب القرآن*، ۲۸۷). یک سده بعد، ابوبکر سجستانی (درگذشته حدود ۳۳۰ق) گفته است که صنم می‌تواند از سنگ، [فلز] برنج یا مانند آن باشد (ابوبکر سجستانی، *غریب القرآن*، ۸۱). از عبارت عَمْرٍو بن بَحْر جاحظ (درگذشته ۲۵۵ق) که عربی آن چنین است: «الْمُتَمَسِّكُونَ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمَنْحُوتَةِ، وَالْأَصْنَامِ الْمَنْجُورَةِ» چنین برمی‌آید که به باور او اوثان از جنس سنگ، و اصنام از جنس چوب بوده است (جاحظ، *الحيوان*، ۵/ ۱).

ابن‌فارس (درگذشته ۳۹۵ق) معتقد بود صنم به هر شیئی از جنس چوب، نقره یا مس اطلاق می‌شود که مورد پرستش قرار گیرد (ابن‌فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ۳/ ۳۱۴؛ برای تکرار آن، بنگرید به: ابن‌سیده، *المنحصر*، ۸/ ۳۴۵). این در حالی است که ابن‌فارس وثن را به معنای سنگی می‌داند که پرستیده شود (همو، ۶/ ۸۵؛ نیز، برای تکرار آن، بنگرید به: راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، ۸۵۳). از مقایسه این دو توضیح چنین برمی‌آید که از نظر ابن‌فارس، صنم به بتی از جنس چوب یا فلز، و وثن به بتی از جنس سنگ اطلاق می‌شود.

یک قول نادر و ناشناس نیز دیدگاهی است که ابن‌منظور نقل کرده است. برپایه این قول، وثن اعم از صنم است و عرب به وثنی که در جایی نصب گردد، صنم می‌گوید (ابن‌منظور، *لسان‌العرب*، ۱۲/ ۳۴۹).

۳-۱) دیدگاه‌ها درباره خاستگاه واژه

آن‌چه از مناقشات درباره تمایزها میان اصنام و اوثنان یاد شد، حکایت از آن دارد که لغت‌شناسان عرب و آن‌اعرابی که ایشان اطلاعات خود را از آنان می‌گرفتند آگاهی روشن و تفصیلی درباره معنای لغوی صنم و ویژگی‌های آن در میان بت‌ها نداشتند. آشفته‌گی لغویان اگر در کنار این واقعیت نهاده شود که هیچ‌یک از آنان، جز کاربرد دینی و اصطلاحی، معنای لغوی برای صنم ارائه نداده و خویشاوندی که از نظر معنایی مرتبط باشد برای آن نمی‌شناختند می‌تواند این نتیجه را داشته باشد که اساساً صنم و جمع آن اصنام واژه‌هایی رایج در زبان داخل شبه‌جزیره عربستان نبوده است.

مردمی که در بافت نزول قرآن زندگی می‌کردند به نظر می‌رسد به بت‌های خود صنم نمی‌گفتند و همان‌گونه که از کاربردهای این واژه در قرآن کریم نیز آشکار است، اصنام فقط برای اشاره به بت‌های عراق و شام به‌کار می‌رفته است. برای مردم عربستان اصنام اشاره به بت‌هایی در سرزمین‌های مجاور بود که با سطح بالاتری از فناوری و هنر ساخته شده بودند؛ فنونی که ساکنان شبه‌جزیره از آن برخوردار نبودند. مردم عربستان تنها می‌توانستند بت‌هایی ابتدائی‌تر بسازند.

این‌که در مناقشه‌های یادشده برخی اصنام را معبودهای برخوردار از چهره دانسته‌اند، برخی از ابعاد بزرگ آن سخن گفته‌اند، و برخی هم از جنس خاصی هم‌چون فلز برای آن یاد کرده‌اند، ظاهراً همگی برآمده از مصداق‌یابی صنم در بت‌هایی است که در تمدن‌های مجاور، با فناوری برتری ساخته شده‌اند. این شواهد نشان از آن دارد که باید ریشه واژگانی صنم نیز در جایی بیرون از شبه‌جزیره جست‌وجو گردد.

در کهن‌ترین واژه‌نامه عربی، یعنی کتاب العین منسب به خلیل بن احمد، اصنام بدون اشاره به هیچ واژه‌ای که هم‌ریشه با آن باشد ضبط شده است (خلیل، العین، ۸ / ۲۴۲). واژه‌نامه‌های بعدی هم توضیحی را درباره خاستگاه واژه نیفزوده‌اند و حتی در منبعی مانند مقایس اللغه که به ریشه واژگان اهتمام ویژه‌ای دارد نکته تازه‌ای نیامده است. ابن‌فارس تصریح نیز کرده که صنم واژه‌ای بی‌خویشاوند است که فروعی هم در لغت ندارد (ابن‌فارس، معجم مقایس اللغه، ۳ / ۳۱۴).

روی‌کرد غالب، نزد لغویان، عربی دانستن اصل واژه است و به‌ندرت دیدگاه وام‌واژگی دیده

می‌شود. از جمله، جوهری (درگذشته ۳۹۳ق) بدون معرفی گوینده این احتمال را مطرح کرده است که صَنَمٌ مُعَرَّبٌ واژه شَمَنٌ باشد. جوهری شَمَنٌ را به معنای وَثَنٌ می‌داند؛ ولی تصریح نمی‌کند آیا صَنَمٌ عربی مترادف با وَثَنٌ است، یا شَمَنٌ غیرعربی. هم‌چنین به صراحت بیان نمی‌کند که واژه شَمَنٌ مربوط به چه زبانی است:

الصَّنَمُ: وَاحِدُ الْأَصْنَامِ؛ يُقَالُ إِنَّهُ مُعَرَّبٌ شَمَنٌ؛ وَهُوَ الْوَثْنُ (بنگرید به: جوهری، الصحاح، ۱۹۶۹/۵).

احتمالِ یادشده از سوی مؤلفان کتب مُعَرَّبَات، هم‌چون جوالیقی و سیوطی جدی گرفته نشده، و در آثار ایشان – هم‌چون *المعرب و المهذب* – مدخلی برای صنم گشوده نشده است. باین‌حال، برخی از مؤلفان در سده‌های میانه و متأخر احتمالِ مطرح‌شده از سوی جوهری را عیناً با همان عبارت و با همان ابهامات نقل کرده‌اند؛ بی‌آن‌که چیزی بر آن بیفزایند. از آن‌جمله ابوالبقاء عکبری (درگذشته ۶۱۶ق) در شرح دیوان مُتَنَبِّی، ابن‌منظور (درگذشته ۷۱۱ق) در *لسان العرب*، و خفاجی در *شفاء الغلیل* به آن اشاره کرده‌اند (ابوالبقاء عکبری، *التبیان*، ۱/ ۲۴۵؛ ابن‌منظور، *لسان العرب*، ۱۲/ ۳۴۹؛ خفاجی، *شفاء الغلیل*، ۱۲۴).

در میان خاورشناسان، فرنکل با اطمینان صنم را وام‌واژه می‌داند و بر آن است که این واژه صورت مُعَرَّبٌ از واژه سریانی صَنَمٌ^۱ به معنای حکاکی کردن است (فرنکل، *واژه‌های بیگانه آرامی در عربی*^۲، ۲۷۳).

ادی شیر از محققان مسیحی – در بازگشت به احتمال مطرح‌شده از سوی جوهری – صنم را مُعَرَّبٌ از شَمَنٌ به‌عنوان یک واژه فارسی می‌داند؛ اما یادآور می‌شود که شَمَنٌ در فارسی به معنای پرستندهٔ بت و نه خود بت است (ادی شیر، *الالفاظ الفارسیة المعربة*، ۱۰۹). گفتنی است که در کتب لغت فارسی واژه شَمَنٌ به معنای بت‌پرست وارد شده است (اسدی طوسی، *لغت فارس*، ۱۵۶). سرانجام آرثر جفری با اطمینان آن را وام‌گرفته از واژه آرامی صَلَمٌ^۳ به معنای پیکره و تمثال می‌شمارد و هم‌زادهای واژه آرامی در زبان‌های سامی را به تفصیل یاد می‌کند (جفری، *واژگان دخیل*، ۱۹۹).

۱. s^۱anam/ صنم

2. Fraenkel, *Die aramäischen Fremdwörter im Arabischen*.

۳. s^۳alam/ صلام

البته باید گفت در میان خاورشناسان کسانی چون مولر نیز هستند که به استناد وجود واژه ص ل م^۱ در کتیبه‌های جنوب عربستان، آن را یک واژه عربی اصیل می‌دانند (مولر، «لغات عربی - آرامی»^۲، 30؛ جفری، *واژگان دخیل*، 199).

۲. تحلیل ریشه‌شناسانه

۲-۱) نقطه عزیمت در ریشه‌شناسی

در پی جویی از ریشه واژه صنم در فضای زبان‌شناسی تطبیقی سامی، تنها مشابهی که در گام نخست برای آن می‌توان یافت واژه‌هایی با ساخت مشابه صنم در مرزهای زبان عربی و نبطی است. از جمله، می‌دانیم که در کتیبه‌های نبطی صنم^۳ - به عنوان جایگزینی برای ص ل م^۴ - در کاربرد کلی به معنای تصویر، و در کاربرد خاص به معنای پیکره خدایان کاربرد دارد (هوفتیزر و جونگلینگ، *فرهنگ کتیبه‌های سامی شمال غربی*^۵، 968؛ جفری، *واژگان دخیل*، 199). نیز می‌دانیم که در گونه‌هایی از عربی کهن^۶ هم چون کتیبه‌های صفایی صنم^۷ به همین معنا به کار رفته است و در آن‌ها صنم^۸ به صورت مؤنث دیده می‌شود (جفری، *واژگان دخیل*، 199). جواد علی ضمن اشاره به کاربرد صنم در این کتیبه‌ها، آن را بخصوص نامی برای یک خدای معین در شهر تیماء - شهری در ۴۰۰ کیلومتری شمال مدینه - پنداشته است (جواد علی، *المفصل*، ۶/۷۲).

با این همه، ریشه صنم تنها در مسیر نبطی - عربی دیده می‌شود و مطرح بودن صنم به عنوان جایگزین صلّم در نوشته‌های نبطی که کهن‌تر از نوشته‌های عربی است حکایت از آن دارد که صنم باید صورتی تغییر یافته از صلّم باشد؛ زیرا صلّم صورتی از واژه است که حضور آن در زبان‌های مختلف سامی، از اکدی تا عربی جنوبی، نشان‌دهنده اصیل‌تر بودن آن است.

1. *šlm*.

2. Müller, "Arabisch- aramäische Glossen".

3. *šnm*.

4. *šlm*.

5. Hoftijzer & Jongelling, *Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions*.

6. Old Arabic.

7. *šnm*.

8. *šnmt*.

سامی‌شناسان — هم کسی مانند مولر که واژه صنم را عربی اصیل می‌داند، و هم کسانی چون فرنکل و جفری که آن را وام‌گرفته از آرامی و سریانی می‌دانند — در این باره اتفاق نظر دارند که صنم صورتی تحول‌یافته از صلَم در دیگر زبان‌های سامی است و ارتباط وثیق معنایی نیز این پیوند را تأیید می‌کند. پس فعلاً موضوع در حدّ یک تغییر واج‌شناختی و گشتار میان دو هم‌خوان /n/ و /l/ است.

این دو هم‌خوان قریب‌المخرج واج‌هایی لثوی هستند. تنها اتفاقی که در کلمه افتاده، تبدیل واج لثوی - کناری /l/ به واج لثوی - هموار /n/ است و این تبدیلی مُتَعَارَف است. نمونه‌های دیگر از تبدیل /l/ به /n/ در زبان‌های سامی را درباره واژه‌های لحم، لَقَط و لَيْث نیز می‌توان دید (مشکور، فرهنگ تطبیقی...، ۲/ ۷۹۹، ۸۰۸، ۸۱۵). از قُدماء نیز ابن‌سکیت (درگذشته ۲۴۴ق) به مواردی از این نوع ابدال در عربی، مانند ابدال لُعَاعَة به نُعَاعَة اشاره کرده است (ابن‌سکیت، *الابدال*، ۶۲-۶۳).

باید توجه داشت که ریشه صلَم به صورت اصلی و بدون ابدال نیز در زبان عربی وجود دارد و ساخت‌های مشتق از آن با معنای محوری بریدن در منابع لغوی ثبت شده است (فیروزآبادی، *القاموس المحيط*، ۴/ ۱۴۰؛ صفی‌پوری، *منتهی العرب*، ۲/ ۵۶۳-۵۶۴):

صَلَمَ وَصَلَّمَ الشَّيْءَ: برید، از بُن برید/ گوش و بینی را از بُن برکند.

اصْطَلَمَ الشَّيْءَ: از بیخ برکند.

صَيَلَمَ: شمشیر (بزار بریدن).

صَلَامَة، صَلَامَة، صَلَامَة: الفرقة من الناس (گروهی جدا شده و بریده از مردم).

معنای شباهت نیز در این ساخت‌ها قابل‌پی‌جویی است: صَلَامَة به معنای افرادی است که در سن، دلیری یا بخشندگی هم‌تا و هم‌تراز باشند (ازهری، *تهذیب اللغه*، ۱۲/ ۱۴۰؛ ابن‌منظور، *لسان العرب*، ۱۲/ ۳۴۱). ازهری ضمن اشاره به واژه صَنَمَة به معنای بلا و سختی، تصریح کرده که اصل این واژه صَلَمَة با لام است (ازهری، *تهذیب اللغه*، ۱۲/ ۱۴۸). این نیز تأیید دیگری بر تبدیل صنم از صلَم است.

۲-۲) هم‌زادها در دیگر زبان‌های سامی

در جست‌وجو از هم‌زادهای واژه عربی صَنَم و واژه نَبَطی صنم/ صَلَم و ریشه فعلی صَلَم در

دیگر زبان‌های سامی، می‌توان به موردی چند اشاره کرد:

واژه اکدی صَلْمُو(م) به معنای پیکره و تمثال، اعم از آن‌که نقش برجسته باشد یا گرد، بزرگ یا کوچک، مجسمه یا تصویر حکاکی شده از یک خدا، پادشاه، شخصیت یا جن، از جنس فلز، سنگ، گل یا جنس دیگر (بلک و دیگران، لغت‌نامه مختصر...^۲، 332؛ گلب و دیگران، فرهنگ آشوری^۳، 78/ 16). همین واژه در معنای تعمیم‌یافته برای صورت فلکی و نیز هر نوع شباهت به کار رفته است (بلک و دیگران، لغت‌نامه مختصر، 333).

واژه فنیقی صِلْم^۴ به معنای مجسمه (کراهمالکوف، فرهنگ فنیقی...^۵، 417).
واژه اوگاریتی صِلْم^۶ به معنای تصویر، مجسمه (دل اولمو لته، فرهنگ لغت زبان اوگاریتی...^۷، 783).

واژه عبری صِلِم^۸ به معنای تصویر، بخصوص تصویرسازیِ مشرکان از خدایان خود، و به معنای ثانوی شباهت و هم‌سانی (گزنیوس، واژه‌نامه عبری - انگلیسی عهد عتیق^۹، 853-854). گزنیوس معتقد است این واژه از ریشه فعلی صِلِم^{۱۰} به معنای تراشیدن ساخته شده است (همان‌جا). در اصل عبری تورات، آن‌گاه که سخن از آن است که خداوند آدم را بر صورت خود آفرید، برای اشاره به معنای صورت از همین واژه صِلِم استفاده شده است (همان، 1/ 27).

واژه آرامی صِلِم^{۱۱} به معنای تصویر و صورت. این واژه هم در ترگوم - ترجمه کهن تورات به

1. *šalmu(m)*.

2. Black et al., *A Concise Dictionary...*

3. Gelb et al., *The Assyrian Dictionary*.

4. *šlm*.

5. Krahmalkov, *Phoenician-Punic Dictionary*.

6. *šlm*.

7. Del Olmo Lete & Sanmartín, *A Dictionary of the Ugaritic....*

^۸. צַלְמָם (šelem).

9. Gesenius, *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*.

^{۱۰}. צלם.

^{۱۱}. צַלְמָם (šelem).

آرامی – و هم در آثارِ مدراسی در آن جا به کار رفته است که در تورات گفته می‌شود خدا انسان نخستین را بر صورت خود ساخت (جاسترو، *واژه‌نامه ترگوم‌ها*^۱، 1284/2). از همین ریشه در زبان آرامی فعلِ *صَلَّمَ*^۲ با معنای باستانی جدا کردن و عبور کردن از چیزی و در دوران‌های بعد به معنای توفیق یافتن و شکوفا شدن کاربرد یافته است (همان، 1283/2).

واژه سریانی *سَلَمُو*^۳ به معنای تصویر، مجسمه و بت (کوستانز، *قاموس سریانی*...^۴، 302). واژه‌های *slm* و *snm* در کتیبه‌های نبطی، تدمری و هترآ، به معنای تصویر به طور کلی یا تصویر یک خدا یا انسان به طور خاص؛ و صورت مونث *'slmt*، *slmt* در همان کتیبه‌ها برای مواردی که مرجع تصویر مؤنث است (هوفتیزر و جونگلینگ، *فرهنگ کتیبه‌های سامی شمال غربی*، 968؛ گزنیوس، *واژه‌نامه عبری-انگلیسی عهد عتیق*، 853).

واژه‌های *صَلَم*^۵ و *ظَلَم*^۶ در کتیبه‌های عربی جنوبی به معنای تصویر و مجسمه یک مرد، و نیز *صَلَمَت*^۷ به معنای تصویر یا مجسمه یک زن (بیستن، *قاموس سبائی*...^۸، 143، 172؛ نیز جواد علی، *المفصل*، ۷۲/۶).

با وجود آن که هم‌زاده‌های واژه *صَلَم* / *صَلَم* در بیش‌تر زیرشاخه‌های سامی دیده می‌شود، ولی نبود آن در زیرشاخه حبشی به‌رحال مهم است. می‌دانیم که ریشه گعزی *صَلَمًا* و *صَلَمًا*^۱ به معنای تاریک شدن (لسلاو، *فرهنگ تطبیقی زبان گعز*^۱، 556) ربطی به مورد بحث ندارد و مادر آن ریشه سامی *ثَلَم*^{۱۲} به همین معناست و بازمانده عربی آن واژه *ظَلَمَة* به معنای تاریکی

1. Jastrow, *A Dictionary of the Targumim*.

^۲. *صَلَّمَ* (šālam).

^۳. *سَلَمُو* (salmō).

4. Costaz, *Dictionnaire syriaque-français/ Syriaque-English Dictionary*.

5. *slm*.

6. *zlm*.

7. *slmt*.

8. Beeston et al., *Sabaic Dictionary*.

9. *šalma*.

10. *šalama*.

11. Leslau, *Comparative Dictionary of Ge'ez*.

12. *tlm*.

است (برای هم‌زادها، بنگرید به: بلک و دیگران، لغت‌نامه مختصر، 332، 338؛ جاسترو، واژه‌نامه ترگوم‌ها، 1284/2).

فقدان این ریشه در حاشیه‌ای‌ترین زیرشاخهٔ زبان‌های سامی در جنوب، یعنی شاخهٔ حبشی ما را دربارهٔ ریشه داشتن این واژه در زبان مادر سامی دچار تردید می‌کند؛ ولی آنچه در این باره تعیین‌کننده است یافت نشدن ریشه‌ای برای آن در زبان نیای آفروآسیایی است. فقدان چنین ریشه‌ای در آفروآسیایی در کنار نبود آن در زیرشاخهٔ حبشی نشان می‌دهد که ظاهراً این واژه از یک زبان باستانی سامی به دیگر زبان‌های خویشاوند راه یافته است.

واژه مورد بحث در کتیبه‌های بازممانده از دورهٔ اکدی باستان (۲۵۰۰-۱۹۵۰ پیش از میلاد) و دورهٔ بابلی باستان (۱۹۵۰-۱۵۳۰ پیش از میلاد) دیده می‌شود (گلب و دیگران، فرهنگ آشوری، 16/ 78). هردو این دوره‌ها مربوط به پیش از دورهٔ کتیبه‌های اوگاریتی (۱۴۰۰-۱۲۰۰ پیش از میلاد) است. بنابراین، منطقی‌ترین حالتی که قابل طرح است اشاعهٔ این واژه در زبان‌های مختلف سامی — از جمله اوگاریتی — از مبدأ زبان اکدی است.

۳-۲) جستن ریشه در سومری و ایلامی

نهادن این گزاره که «زبان اکدی مبدأ اشاعهٔ واژه صلوم^۱ در زبان‌های سامی است»، در کنار این گزاره که «واژه یادشده در زبان نیای آفروآسیایی ریشه‌ای ندارد» نتیجهٔ روشنی دارد: یا باید این واژه یک ابداع اکدی باشد (که اصولاً این احتمال ضعیف است)؛ یا ریشهٔ آن را باید در زبان‌های باستانی همسایه — یعنی سومری یا ایلامی — بازجست. البته این واژه در هردو زبان وجود دارد؛ ولی — با در نظر داشتن این که رد پای واژه در ایلامی تنها در متون ایلامی هخامنشی دیده می‌شود — ایلامی نمی‌تواند منشأ واژه باشد. زبان سومری در حدود ۱۸۰۰ پیش از میلاد از میان رفته بود؛ صدها سال پیش از آن که کتیبه‌های ایلامی دورهٔ هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ پیش از میلاد) پدید آمده باشند. بر این پایه می‌توان نتیجه گرفت علاوه بر واژه اکدی، واژه ایلامی نیز وام‌گرفته از سومری است.

واژه سومری سلیم^۲ به معنای تن‌درست بودن و کامل بودن، همان گونه که شماری از

1. *šalmu(m)*.

2. *silim*.

محققان یادآور شده‌اند، در واقع با ریشه اکدی شلم^۱ و ریشه عربی سلم مرتبط است و ربطی به صنم/ صلّم ندارد (دلچ، *واژه‌نامه سومری*^۲، 244؛ دیمل، *واژگان سومری*، 90؛ لندرزوفر، *زبان سومری در عهد عتیق*^۳، 95). برای دنبال کردن ریشه واژه اکدی صلّموا^۴ به معنای پیکره و تمثال جای دیگری را باید جست.

به نظر می‌رسد تبار این واژه اکدی به ریشه‌ای دورتر در زبان سومری بازمی‌گردد. آن تبار واژه سومری سِلّه^۵ با صورت‌های جای‌گزین سِل، سیل، سه - ال، و زِل^۶ به معنای بریدن و جدا کردن است (هالوران، *واژگان سومری*^۷، 32). این واژه در کاربرد ثانوی به معنای شکل دادن و برساختن نیز به کار رفته است (پرینس، *موادی متعلق به فرهنگ سومری*^۸، 291). ممکن است واژه سل، سلّ و سه‌نَل^۹ به معنای فَرَج و رَجَم نیز با همین ریشه مرتبط باشد (اسدیان و هاگولا، *سومری و پروتو-دورالجان*^{۱۰}، 101؛ پرینس، همان، 282).

برای رسیدن از سِلّه/ سِل^{۱۱} با معنای بریدن، شکل دادن و برساختن به سِلّه/ سِل با معنای پیکره و تمثال تنها یک گام صرفی لازم است: ساختن اسم مفعول از آن؛ اسم مفعولی که رساننده معنای چیزی تراشیده‌شده، شکل‌یافته و برساخته به‌مثابه پیکره و تمثال باشد. بر مبنای آنچه از دستور سومری و نیز واژه‌نامه‌ها می‌دانیم، مانند برخی زبان‌های دیگر، در سومری نیز کاملاً معمول است که بن فعلی به معنای اسم مفعول به‌کار برده شود؛ بی‌آن‌که در ساخت کلمه تغییری رخ دهد. نمونه چنین ساختی در زبان سومری در مثال‌های زیر دیده می‌شود: اوگ^{۱۲} به

1. šlm .
2. Delitzsch, *Sumerisches Glossar*.
3. Landersdorfer, *Sumerisches Sprachgutim Alten Testament*.
4. šalmu.
5. silā.
6. sil, šil, si-il, zil.
7. Halloran, *Sumerian Lexicon*.
8. Prince, *Materials for a Sumerian Lexicon*.
9. Sal, sal-la, sa-al.
10. Assadian & Hakola, *Sumerian and Proto-Duraljan*.
11. sil/ sila.
12. ug.

معنای کشتن و سپس مقتول، را^۱ به معنای گریه کردن با آب چشم و سپس به معنای اشک، گو^۲ به معنای خوردن و سپس خوراک، رو^۳ به معنای دادن و بخشیدن و سپس هدیه... و بسیاری نمونه‌های دیگر (بنگرید به: هالوران، *واژگان سومری*، 5، 7، 11، 14، جاهای مختلف).
براین پایه واژه *سیل/ *سیله^۴ به معنای [شیء] تراشیده‌شده، شکل یافته، برساخته و مشخصاً پیکره و تمثال کاملاً قابل انتظار است.

راه دیگر برای ساخت اسم مفعول در زبان سومری بهره جستن از پسوند‌های صفت‌ساز است. از جمله، پسوند ام^۵ می‌تواند از فعل وجه اسمی بسازد؛ اعم از اسم فاعل و اسم مفعول (بنگرید به: دلیچ، *خلاصه‌ای کوتاه...*، 62؛ بلک، *دستور زبان سومری*^۶، 108؛ هالوران، *واژگان سومری*، 6). براین پایه، می‌توان از واژه‌ای مفروض به صورت *سیلم^۸ سخن گفت که باید به همان معنای تراشیده، شکل یافته و برساخته باشد. شواهد موجود در گنج‌واژه ایلامی نشان می‌دهد هر دو ساخت در زبان سومری تحقق یافته، و هر دو نیز به ایلامی راه یافته است.

قبل از توضیح نحوه راه‌یابی این دو ساخت به زبان ایلامی، نخست درباره وام‌گیری اکدی از این دو واژه سومری توضیحی باید داده شود. در این باره باید گفت که در زبان اکدی نشانی از وام‌گیری ساخت اول دیده نمی‌شود. بعید است که واژه اکدی شِلو(م)^۹ به معنای تکه‌گوشت ربطی به این ریشه سومری داشته باشد (بلک و دیگران، *لغت‌نامه مختصر...*، 336).

باین حال ساخت دوم — همان‌گونه که پیش‌تر دیدیم — در اکدی وارد شده، و با تبدیل واج سومری /س/ ^{۱۰} به واج اکدی /ش/ ^{۱۱} به صورت شَلْمَم^{۱۲} در آمده است که در آن شَلْم-^{۱۳} ستاک

1. ér.
2. gu.
3. ru.
4. *sil/ *sila.
5. -am.
6. Delitzsch, *Kleine sumerische Sprachlehre für Nichassyrologen*.
7. Black, *Sumerian Grammar*....
8. *silam.
9. šēlu(m).
10. /s/.
11. /š/.
12. šalmu(m).

واژه و شم^۱ پایانه نحوی است. ظاهراً در مسیر وام‌گیری، به عادت شناخته‌شده در زبان‌های سامی که واژه‌های بیگانه را به وزن‌های معمول در زبان خود می‌آورند، واژه سومری به وزن فَعْل(شم)^۲ آورده شده که قالب معمول برای ساخت وجه وصفی از فعل^۳ است و این وجه درباره افعال متعدی معنایی معادل اسم مفعول دارد (هوهنرگارد، *دستور زبان اکدی*^۴، 197). همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، از طریق زبان اکدی است که این واژه به زبان‌های مختلف سامی، از جمله عربی و عبری راه یافته است.

در سخن از ایلامی باید گفت ساخت نخست سومری، یعنی *سِلَه^۵ به صورت س-لِل^۶ به ایلامی راه یافته، و در کتیبه‌های ایلامی میانه به معنای تصویر، اثر تصویری و مجسمه کاربرد داشته است (هینتس و کخ، *فرهنگ لغت ایلامی‌ها*^۷، 1072 / 2). از آن‌جا که ایلامی میانه مربوط به حدود سده ۱۵-۱۰ پیش از میلاد است انتظار می‌رود ساخت سومری مربوط به واپسین دوره‌های بقاء سومری، یعنی سومری متأخر باشد.

ساخت دوم سومری، یعنی *سِلَم^۸ به صورت شَلَمو/ شَلِمَه^۹ در کتیبه‌های ایلامی هخامنشی بارها به کار رفته است و معنای مجسمه دارد (خاچیکیان، *زبان ایلامی*^{۱۰}، 28، 34، 35، 45، 62). در این واژه، هم‌خوان نخست به /ش/ تبدیل شده، که در ایلامی هخامنشی معادل /ش/^{۱۱} در اکدی، و /چ/^{۱۲} در فارسی باستان است (پاپر، *آواشناسی...*^{۱۳}، 41-42؛ اسمیت،

13. *šalm-*.

1. *-u(m)*.

2. *1a23(um)*.

3. Verbal adjective.

4. Huehnergard, *A Grammar of Akkadian*..

5. **silā*.

6. *si-i-la*.

7. Hinz & Koch, *Elamisches Wörterbuch*.

8. **silam*.

9. *šalmu(e)*.

10. Khačikjan, *The Elamite Language*.

11. /š/.

12. /š/.

13. /č/.

14. Paper, *The Phonology and Morphology of Royal Achaemenid Elamite*.

نظریه بهینگی... (9). چنین تبدیلی برای انتقال از سومری به ایلامی یک تغییر عادی نیست. باید توجه داشت که زبان سومری بیش از هزار سال پیش‌تر از دوره ایلامی هخامنشی منسوخ شده بود و وام‌گیری مستقیم در آن امکان‌پذیر نبود. این به آن معناست که واژه اخیر ایلامی، با وجود برخورداری از تبار سومری، نه مستقیماً بل که از طریق آکدی به ایلامی راه یافته است.

نتیجه

افزون بر اختصاص کاربرد اصنام در قرآن کریم به بت‌های پرستیده‌شده در بین‌النهرین و شام، از مجموع گفت‌وگوهای لغوی و تفسیری برمی‌آید که اصنام واژه‌ای ناظر به بت‌های رایج در مدنیت‌های نسبتاً پیشرفته پیرامون، و نه جوامع درون شبه‌جزیره بوده است. علت این که برخی از ویژگی‌ها — مانند چهره‌پردازی، ابعاد بزرگ یا کاربست مواد خاص و بخصوص فلزات — به اصنام مختص شده، از آن‌روست که به‌طور مصداقی این ویژگی‌ها در بت‌های سرزمین‌های مجاور قابل‌رصد بوده است. در آن مدنیت‌ها فناوری و هنرهای لازم برای ساختن بت‌هایی با آن کیفیت و ابعاد وجود داشت؛ درحالی‌که شیوه‌های بت‌سازی در شبه‌جزیره عربستان ابتدائی بود و محصول آن شیوه‌ها نیز بت‌ها با تراش و تصویرگری نامناسب‌تر و ابعاد کوچک‌تر بودند که عرب درون شبه‌جزیره آن‌ها را اوژان می‌نامید.

برآیند کاوش‌های ریشه‌شناختی نیز نشان می‌دهد که واژه صَنَم در زبان عربی قرآن به احتمال قوی نه مستقیماً از ریشه صل‌م در عربی، بل که از صَنَم به معنای بُت در نبطی گرفته شده، و یک وام‌واژه است. این واژه — که مسیر خود را از آرامی کهن به نبطی، از آن‌جا به عربی کهن شمالی و از آن‌جا به عربی قرآنی گشوده است — ریشه‌ای سامی ندارد. واژه آرامی /صلم/ خود از اکدی، و آن هم از سومری وام گرفته شده است. براین‌پایه آشکار می‌گردد که آشنایی سامیان با مفهوم صنم/صلم ریشه در تمدن باستانی بین‌النهرین داشته است.

منابع

- ۱- قرآن کریم، اصل عربی؛ نیز، ترجمه فارسی عبدالمحمد آیتی (تهران، سروش، ۱۳۷۴ش).
- ۲- ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد، *تفسیر القرآن العظیم*، به کوشش اسعد محمد طیب، صیدا، المكتبة العصرية، ۱۴۱۹ق.
- ۳- ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية*، به کوشش طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، قاهره، کتاب فروشی حلبی، ۱۹۶۳-۱۹۶۶م.
- ۴- ابن درید، محمد بن حسن، *جمهرة اللغة*، به کوشش رمزی منیر بعلبکی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م.
- ۵- ابن سکیت، یعقوب، *الابدال*، به کوشش حسین محمد محمد شرف، قاهره، الهيئة العامة لشؤون المطابع الاميريه، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.
- ۶- ابن سیده، علی بن اسماعیل، *المحکم و المحيط الاعظم*، به کوشش عبدالحمید هنداوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۰م.
- ۷- ابن سیده، علی بن اسماعیل، *المختصر*، به کوشش خلیل ابراهیم جفال، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.
- ۸- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، *التمهید*، به کوشش مصطفی بن احمد علوی و محمد عبدالکبیر بکری، رباط، وزارة عموم الاوقاف، ۱۳۸۷ق.
- ۹- ابن فارس، احمد، *معجم مقایس اللغة*، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م.
- ۱۰- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، *تفسیر غریب القرآن*، به کوشش ابراهیم محمد رمضان، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۴۱۱ق.
- ۱۱- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ۱۳۷۴-۱۳۷۵ق.
- ۱۲- ابوالبقاء عکبری، عبدالله بن حسین، *التبیان فی شرح الادیوان*، به کوشش مصطفی سقا و دیگران، بیروت، دارالمعرفه.
- ۱۳- ابوبکر سجستانی، محمد بن عزیز، *غریب القرآن*، قاهره، مكتبة ومطبعة محمد علی صبیح وأولاده، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۳م.
- ۱۴- ابوعبیده معمر بن مثنی، *معجاز القرآن*، به کوشش محمد فؤاد سزگین، قاهره، مكتبة الخانجی، ۱۳۷۴-۱۳۸۱ق.

- ۱۵- ادى شیر، *الفاظ الفارسیة المعربة*، بیروت، المكتبة الكاثولیکیه، ۱۹۰۸م.
- ۱۶- ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، به كوشش محمد عوض مرعب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۲۰۰۱م.
- ۱۷- اسدی طوسی، علی بن احمد، *لغت فرس*، به كوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، كتابخانه طهوری، ۱۳۳۶ش.
- ۱۸- جاحظ، عمرو بن بحر، *الحيوان*، به كوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، مكتبة مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۵۷ق.
- ۱۹- جصاص، احمد بن علی، *احكام القرآن*، به كوشش محمد الصديق قمحای، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.
- ۲۰- جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت/ بغداد، ۱۹۶۸م.
- ۲۱- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، به كوشش احمد عبدالغفور عطار، قاهره، دارالكتاب العربی، ۱۳۷۶ق/ ۱۹۵۶م.
- ۲۲- حداد، ابوبكر بن علی، *التفسیر الكبير*، اربد، دارالكتاب الثقافی، ۲۰۰۸م.
- ۲۳- خفاجی، احمد بن محمد، *شفاء الغلیل فیما فی كلام العرب من الدخیل*، به كوشش سید محمد بدرالدین نعسانی، قاهره، مطبعة السعادة، ۱۳۲۵ق.
- ۲۴- خلیل بن احمد، *العین*، به كوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، بغداد، دارالرشید، ۱۹۸۱-۱۹۸۲م.
- ۲۵- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، به كوشش صفوان عدنان داوودی، دمشق/ بیروت، دارالقلم/ الدارالشامیه، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.
- ۲۶- شیخ طوسی، محمد بن حسن، *التبیان*، به كوشش احمد حبیب قصیر عاملی، نجف، مطبعة النعمان، ۱۳۸۳ق/ ۱۹۶۴م.
- ۲۷- صاحب بن عباد، اسماعیل، *المحیط فی اللغة*، به كوشش محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۴م.
- ۲۸- صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم، *منتهی الارب*، لاهور، مطبع سرکاری.
- ۲۹- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، بیروت، اعلمی، ۱۴۱۵ق.
- ۳۰- طبری، محمد بن جریر، *التفسیر*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ق.
- ۳۱- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوك*، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهیم،

قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.

- ۳۲- عهد عتیق.
- ۳۳- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحیط*، به کوشش نصر هورینی، قاهره، المطبعة الحسينية، ۱۳۴۴ق.
- ۳۴- مجاشعی، علی بن فضال، *النکت فی القرآن الکریم*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۸ق.
- ۳۵- مشکور، محمد جواد، *فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷ش.
- ۳۶- مکی بن ابی طالب قیسی، *الهدایة الی بلوغ النهایة*، به کوشش شاهد بوشیخی، شارجه، جامعة الشارقة، ۱۴۲۹ق.
- 37- Assadian, Hojjat & Hakola, Hannu P.A., *Sumerian and Proto-Duraljan*, Finland, University of Kuopio, 2003.
- 38- Beeston, A.F.L. et al., *Sabaic Dictionary/ Dictionnaire sabéenne*, Louvain-la-Neuve/ Beirut, Editions Peeters/ Librairie du Liban, 1982.
- 39- Black, Jeremy A. et al., *A Concise Dictionary of Akkadian*, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 2000.
- 40- Black, Jeremy A., *Sumerian Grammar in Babylonian theory*, Rome, Biblical Institute Press, 1984.
- 41- Costaz, Louis, *Dictionnaire syriaque-français/ Syriaque-English Dictionary*, Beirut, Dar el-Machreq, 3rd ed, 2002.
- 42- Deimel, Antonius, *Vocabularium sumericum*, Rome, Lithog. G. Speranza, 1910.
- 43- Del Olmo Lete, Gregorio & Sanmartín, Joaquín, *A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition*, Leiden/ Boston, Brill, 2003.
- 44- Delitzsch, Friedrich, *Kleine sumerische Sprachlehre für Nichassyrologen*, Leipzig, J.C. Hinrichs'sche Buchhandlung, 1914a.
- 45- Delitzsch, Friedrich, *Sumerisches Glossar*, Leipzig, J.C. Hinrichs'sche Buchhandlung, 1914b.
- 46- Fraenkel, Samuel, 1886, *Die aramäischen Fremdwörter im Arabischen*, Leiden, Brill.
- 47- Gelb, Ignace J. et al., *The Assyrian Dictionary*, Chicago/ Glückstadt,

- Oriental Institute/ J.J. Augustin Verlag 1954 ff.
- 48_ Gesenius, Wilhelm, *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, ed. F. Brown, Oxford, Clarendon, 1939.
- 49_ Halloran, John A., *Sumerian Lexicon*, Version 3.0, web-published, 1999.
- 50_ Hinz, Walter & Koch, Heidemarie, *Elamisches Wörterbuch*, Berlin, Verlag von Dietrich Reimer, 1987.
- 51_ Hoftijzer, J. & Jongelling, K., *Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions*, Leiden et al., Brill, 1995.
- 52_ Huehnergard, John, *A Grammar of Akkadian*, Winona (Indiana), Eisenbrauns, 2000.
- 53_ Jastrow, Marcus, *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrashic Literature*, London/New York, Luzac/Putnam, 1903.
- 54_ Jeffery, Arthur, *The Foreign Vocabulary of the Qur'an*, Baroda, Oriental Institute, 1938.
- 55_ Khačikjan, Margaret, *The Elamite Language*, Rome, Istituto per gli studi micenei ed egeo- anatolici, 1998.
- 56_ Krahmalkov, Charles R., *Phoenician-Punic Dictionary*, Leuven, Uitgeverij Peeters en Departement Oosterse Studies, 2000.
- 57_ Landersdorfer, P.S., *Sumerisches Sprachgut im Alten Testament*, Leipzig, J.C. Hinrichs'sche Buchhandlung, 1916.
- 58_ Leslau, Wolf, *Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic)*, Wiesbaden, Harrassowitz, 1991.
- 59_ Müller, D.H., "Arabisch- aramäische Glossen", *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes (WZKM)*, 1887, no. 1.
- 60_ Paper, Herbert H., *The Phonology and Morphology of Royal Achaemenid Elamite*, PhD dissertation, University of Chicago, 1951.
- 61_ Prince, John D., *Materials for a Sumerian Lexicon*, Leipzig, J.C. Hinrichs'sche Buchhandlung, 1908.
- 62_ Smith, Eric J., *Optimality Theory and Orthography, Using OT to Reconstruct Elamite Phonology*, M.A. forum paper, University of Toronto, 2000.

Bibliography

- 1_ The Holy *Qur'an*, Original Arabic; and also the persian translation by 'Abdol-Moḥammad Āyatī (Tehrān, Soroush Publication, 1372 SAH).
- 2_ Abu Bakr al-Sajistānī, Muḥammad b. 'Azīz, *Gharīb al-Qur'an*, Cairo, Maktaba wa Maṭba'a Muḥammad 'Alī Sabīḥ wa Awlādih, 1382 AH [Arabic].
- 3_ Abu 'Ubayda, Ma'amar b. Muthannā, *Majāz al-Qur'an*, Cairo, Maktaba al-Khanjī, 1374-1381 AH [Arabic].
- 4_ Abul-Baqā' al-'Ukbarī, 'Abdullāh b. Ḥusayn, *Al-Tibyān fī Sharḥ al-Diwān*, ed. Muṣṭafā al-Saqqā et al., Beirut, Dār al-Ma'rifat.
- 5_ Addai Shir, *Al-Alfāz al-Fārsīyya al-Muḥarraba*, Beirut, Al-Maktaba al-Kāthūlīkīyya, 1908 [Arabic].
- 6_ Al-Azharī, Muḥammad b. Aḥmad, *Tabdhīb al-Lughba*, Beirut, Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī, 1421 AH [Arabic].
- 7_ Al-Firūz Ābādī, Muḥammad b. Ya'qūb, *Al-Qāmūs al-Muḥīṭ*, Beirut, Dār al-Kutub al-'Ilmīyya, 1344 AH [Arabic].
- 8_ Al-Ḥadād, Abū Bakr b. 'Alī, *Tafsīr al-Qur'an*, Irbīd, Dār al-Kitāb al-Thiqāfi, 2008 [Arabic].
- 9_ Al-Jāhīz, 'Amr b. Baḥr, *Al-Ḥayawān*, ed. 'Abd al-Salām Muḥammad Hārūn, Cairo, Al-Ḥalabi Book Store, 1938 [Arabic].
- 10_ Al-Jaṣṣās, Aḥmad b. 'Alī, *Aḥkām al-Qur'an*, Beirut, Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī, 1985 [Arabic].
- 11_ Al-Juwharī, Ismā'īl b. Ḥammā d, *Al-Sīḥāb*, Beirut, Dār al-Ma'rifat, 1956 [Arabic].
- 12_ Al-Khafājī, Aḥmad b. Muḥammad, *Shifā' al-Ghalīl fīmā fī Kalām al-Arab min al-Dakbīl*, Cairo, Maṭba'a al-Sa'āda, 1325 AH [Arabic].
- 13_ Al-Mujāshī'ī, 'Alī b. Faḍḍāl, *Al-Nukat fī al-Qur'an al-Karīm*, Beirut, Dar al-Kutub al-'Ilmīyya, 1428 AH [Arabic].
- 14_ Al-Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥusayn b. Muḥammad, *Mufradāt 'Alfāz al-Qur'an*, Beirut, Al-Dār al-Shāmīyya, 1992 [Arabic].
- 15_ Al-Shaykh Al-Ṭūsī, Muḥammad b. Ḥasan, *Al-Tibyān*, ed. Muḥammad Ḥabīb Qaṣīr al-'Āmilī, Najaf, Maṭba'a al-Nu'mān, 1964 [Arabic].
- 16_ Al-Ṭabarī, Muḥammad b. Jarīr, *Al-Tafsīr*, Beirut, Dār al-Fikr, 1405 AH [Araic].

- 17- Al-Ṭabarī, Muḥammad b. Jarīr, *Tārīkh al-Umam wa al-Mulūk*, Beirut, Dār al-Kutub al-‘Ilmīyya, 1407 AH [Arabic].
- 18- Asadī Ṭūsī, ‘Alī b. Aḥmad, *Lughbat-e Fors*, Tehran, Ketābkhāne-ye Ṭahūrī, 1336 SAH [Arabic].
- 19- Assadian, Hojjat & Hakola, Hannu P.A., *Sumerian and Proto-Duraljan*, Finland, University of Kuopio, 2003.
- 20- Beeston, A.F.L. et al., *Sabaic Dictionary/ Dictionnaire sabéenne*, Louvain-la-Neuve/ Beirut, Editions Peeters/ Librairie du Liban, 1982.
- 21- Black, Jeremy A. et al., *A Concise Dictionary of Akkadian*, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 2000.
- 22- Black, Jeremy A., *Sumerian Grammar in Babylonian theory*, Rome, Biblical Institute Press, 1984.
- 23- Costaz, Louis, *Dictionnaire syriaque-français/ Syriaque-English Dictionary*, Beirut, Dar el-Machreq, 3rd ed, 2002.
- 24- Deimel, Antonius, *Vocabularium sumericum*, Rome, Lithog. G. Speranza, 1910.
- 25- Del Olmo Lete, Gregorio & Sanmartín, Joaquín, *A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition*, Leiden/ Boston, Brill, 2003.
- 26- Delitzsch, Friedrich, *Kleine sumerische Sprachlebre für Nichassyrologen*, Leipzig, J.C. Hinrichs'sche Buchhandlung, 1914a.
- 27- Delitzsch, Friedrich, *Sumerisches Glossar*, Leipzig, J.C. Hinrichs'sche Buchhandlung, 1914b.
- 28- Fraenkel, Samuel, 1886, *Die aramäischen Fremdwörter im Arabischen*, Leiden, Brill.
- 29- Gelb, Ignace J. et al., *The Assyrian Dictionary*, Chicago/ Glückstadt, Oriental Institute/ J.J. Augustin Verlag 1954 ff.
- 30- Gesenius, Wilhelm, *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, ed. F. Brown, Oxford, Clarendon, 1939.
- 31- Halloran, John A., *Sumerian Lexicon*, Version 3.0, web-published, 1999.
- 32- Hinz, Walter & Koch, Heidemarie, *Elamisches Wörterbuch*, Berlin, Verlag von Dietrich Reimer, 1987.
- 33- Hoftijzer, J. & Jongelling, K., *Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions*, Leiden et al., Brill, 1995.

- 34_ Huehnergard, John, *A Grammar of Akkadian*, Winona (Indiana), Eisenbrauns, 2000.
- 35_ Ibn ‘Abd al-Barr, Yūsuf b. ‘Abdullāh, *Al-Tambīd*, Rabat, Ministry of General Endowments, 1387 AH [Arabic].
- 36_ Ibn Abī Ḥātim, ‘Abd Al-Rahmān b. Muḥammad, *Tafsīr al-Qur’ān al-‘Aẓīm*, Mecca, Maktaba Nazār Mustafā al-Bāz, 1419 AH [Arabic].
- 37_ Ibn Athīr, Mubārak b. Muḥammad, *Al-Nibāya*, ed. Ṭāhir Aḥmad al-Zāwī and Maḥmūd Muḥammad al-Ṭanāḥī, Cairo, Al-Ḥalabī Book Store, 1963-1966.
- 38_ Ibn Durayd, Muḥammad b. Ḥasan, *Jumbura al-Lugha*, Beirut, Dār al-‘Ilm li-al- Malāyīn, 1987 [Arabic].
- 39_ Ibn Fāris, Aḥmad, *Maqāyīs al-Lugha*, Qom: Maktab al-‘Ālam al-Islāmī, 1404 AH [Arabic].
- 40_ Ibn Manẓūr, Muḥammad b. Mukarram, *Lisān al-‘Arab*, Beirut, Dār Ṣādir, 1374 SAH [Arabic].
- 41_ Ibn Qutayba, ‘Abdullāh b. Muslim, *Tafsīr Gharīb al-Qur’ān*, Beirut, Dār wa Maktaba al-Hilāl, 1411 AH [Arabic].
- 42_ Ibn Sīda, ‘Ali b. Ismā‘īl, *Al-Muḥkam wa al-Muḥīṭ al-‘Aḳḳam*, ed. ‘Abd al-Ḥamīd al-Hindāwī, Beirut, Dār al-Kutub al-‘Ilmīyya, 2000 [Arabic].
- 43_ Ibn Sīda, ‘Ali b. Ismā‘īl, *Al-Mukbaṣṣaṣ*, Beirut, Dar Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī, 1996 [Arabic].
- 44_ Ibn Sikkīt, Ya‘qūb, *Al-Ibdāl*, Cairo, Al-Hay’a al-‘Āmma li-Shu’ūn al-Maṭābi‘ al-Amīriyya, 1978 AH [Arabic].
- 45_ Jastrow, Marcus, *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrashic Literature*, London/New York, Luzac/Putnam, 1903.
- 46_ Jawad ‘Alī, *Al-Mufaṣṣal fī Tārikh al-‘Arab Qabl al-Islām*, Beirut, 1968 [Arabic].
- 47_ Jeffery, Arthur, *The Foreign Vocabulary of the Qur’an*, Baroda, Oriental Institute, 1938.
- 48_ Khačikjan, Margaret, *The Elamite Language*, Rome, Istituto per gli studi micenei ed egeo-anatolici, 1998.
- 49_ Khālīl b. Aḥmad, *Al-Ayn*, ed. Maḥdī al-Makhzūmī and Ibrāhīm al-Sāmīrāī, Baghdad, Dār al-Rashīd, 1981-1982 [Arabic].
- 50_ Krahmalkov, Charles R., *Phoenician-Punic Dictionary*, Leuven,

- Uitgeverij Peeters en Departement Oosterse Studies, 2000.
- 51_ Landersdorfer, P.S., *Sumerisches Sprachgut im Alten Testament*, Leipzig, J.C. Hinrichs'sche Buchhandlung, 1916.
- 52_ Leslau, Wolf, *Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic)*, Wiesbaden, Harrassowitz, 1991.
- 53_ Makkī b. Abī Ṭālib al-Qaysī al-Ḥammūsh, *Al-Hidāya ilā Bulūgh al-Nibāya*, Sharjah, University of Sharjah, 1429 AH [Arabic].
- 54_ Mashkūr, Moḥammad Javād, *Comparative Dictionary of Arabic with Semitic and Iranian Languages*, Tehran, Iranian Culture Foundation, 1357 SAH [Persian].
- 55_ Müller, D.H., "Arabisch- aramäische Glossen", *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes (WZKM)*, 1887, no. 1.
- 56_ Paper, Herbert H., *The Phonology and Morphology of Royal Achaemenid Elamite*, PhD dissertation, University of Chicago, 1951.
- 57_ Prince, John D., *Materials for a Sumerian Lexicon*, Leipzig, J.C. Hinrichs'sche Buchhandlung, 1908.
- 58_ Şafīpūrī, ʿAbd Al-Raḥīm b. ʿAbd al-Karīm, *Muntaba al-Arab*, Lahore, Matbaʿ Sarkārī.
- 59_ Şāḥib b. ʿAbbād, *Al-Muḥīṭ fi al-Luqa*, ed. Muḥammad Ḥasan Āl Yāsīn, Beirut, ʿĀlam al-Kutub, 1414 AH [Arabic].
- 60_ Smith, Eric J., *Optimality Theory and Orthography, Using OT to Reconstruct Elamite Phonology*, M.A. forum paper, University of Toronto, 2000.
- 61_ Ṭabraşī, Faḍl b. Ḥasan, *Majmaʿ al-Bayān fi Tafşīr al-Qurʿān*, Tehran, Nāşer Khosrow Publishing House, 1415 AH [Arabic].
- 62_ *The Old Testament*.